

برای جلال الدین!

نسخه رمضانیه
چت خودماني
هوس افطار

استتر یستتر استتر
آن شد اختلاس
کلاس مجازی پشت خاور!



با شگاه طنز و کاریکاتور انقلاب اسلامی / ویژه نامه ورودی های جدید / شماره دوم / باشگاه ۱۰ / اردیبهشت ۹۹





گفتگوها

فهرست ۲۰

تماس ها



فهرست من

برای بروز رسانی فهرست ضربه بزنید

بروز رسانی های جدید

- ۱ سخن نگاشت: ناصر جوادی
- ۲ برای جلال الدین: ساره رحمانی
- ۳ نسخه رمضانیه: فرشته پناهی
- ۴ چت خودمانی: محبوبه سادات قائمی
- ۴ محراب لحاف: فرشته پناهی
- ۵ آزمونی سخت: میلاد شهبازی
- ۶ آن شد اختلاس: محمدعلی کمالی مقدم
- ۶ ای تف به ریا: محدثه مطهری
- ۷ کلاس های مجازی پشت خاور: علیرضا عیدی
- ۸ رفیقش را خورده بود: رضا رضایی
- ۹ روزه: سارا، پی اس فور: علیرضا عیدی
- ۱۰ برگزاری امتحان آنلاین آغاز شد: محبوبه سادات قائمی
- ۱۰ توفیق اجباری: احمدرفیعی
- ۱۱ اشکبوس، کوروش، لئو و دیگران: محمدرضا زمانی
- ۱۱ روزه لایکی: سوده سلامت
- ۱۲ اجوبه الاستکاف الگویا: ساره رحمانی
- ۱۳ هوس افطار: سوده سلامت
- ۱۴ فرهنگی ولخرج: ریحانه یوسفی
- ۱۵ پرخوری با رمضان: حامد سنگونی
- ۱۶ کاهدون که از خودته: ریحانه یوسفی
- ۱۶ هی روزه خوار: محمدعلی کمالی
- ۱۷ فرهنگی عمیق: محمدمهدی رضایی
- ۱۸ ایستتر یستتر استتار: حانیه پاریاب
- ۱۹ چهار راه طلایی: محمدمهدی رضایی





rahrahtanz



Azdamerend



Toofanii



alikazemi7



aminmeymandian



mrezashahbazi

NAASER.J



۱۰۹ پسند

یکی از ویژگی‌های باشگاه طنز انقلاب اسلامی که باعث شده همیشه شاهد پویایی و نشاط توی این مجموعه باشیم و بعد از یه مدت دچار رکود نشه، آموزش مستمره. باشگاه کار خودش رو با آموزش شروع کرد و ادامه راهش هم اهمیت ویژه ای به آموزش داده و میده. برگزاری ۱۰ دوره‌ی حضوری و مجازی آموزش طنز مطبوعاتی گواهییه برای این ادعا. دوره‌ی آموزشی که حاصلش شده پرورش کلی طنزپرداز حرفه‌ای از شمال خراسان گرفته تا جنوب ایران. از شهر بابک و ماکو و شیراز و تبریز و قوچان تا سلسله در لرستان. از تهران و مشهد و بیرجند و رشت تا کشور دوست و برادر قم! بعد از تموم شدن نهمین دوره‌ی آموزشی مون بود که یه قرار خودمونی با بچه‌ها گذاشتیم قرار مون این بود که از اون به بعد بچه‌هایی که از پس چند ماه آموزش دیدن و تمرین سخت و نقدشون و... بر اومدن و نشون دادن که می‌خوان و می‌تونن یه طنز پرداز حرفه‌ای بشن. ورودشون به عرصه‌ی طنز مطبوعاتی ایران رو با صدای بلند اعلام کنن. #پا به راه همون صدای بلنده. یه نشریه جمع و جور طنز و کاریکاتور. این دومین شماره پایه راهه ویژه نامه‌ای با موضوع «ماه رمضان» و «روز معلم» که حکم پایان نامه بچه‌های سربلند دهمین دوره آموزش مون رو داره. به همه شون تبریک و خدقوت میگم.

نامه تاریخی ژالین ژاکلین به پسرش جلال الدین

جلال الدین! در این سکوت شبانگاهی آهنگ قدم‌هایت را می‌شنوم و می‌دانم این تویی که از دستشویی آمده‌ای؛ چون در این آپارتمان نقلی همه خفته‌اند و تو تنها شب‌زنده‌دار این خانه‌ای. پس لطف کن و چون همیشه، دست‌هایت را با شلوارت خشک نکن. جلال الدین! من به زحمت توانستم بی‌آن که آن موجودات خفته (پدر، خواهر و برادرت) را بیدار کنم، خودم را به این آشپزخانه نیمه‌روشن، برسانم و برایتان سحری درست کنم. اما دیگر چشمانم یاریم نمی‌کنند و به دنبال ساعتی خواب آرام می‌گردند؛ اما دریغ! جلال الدین! من اکنون در اینترنت به سر می‌برم و تو هم در اینترنتی؛ ولی اینترنت من از تو بسیار دور است. چشمان من از شدت دانه‌لود برنامه‌های درسیات و پیگیری نرم افزار «شاد» گشاد شده است. اما چشمان تو در این تاریکی شب می‌درخشد؛ چون به مرحله پایدانی بازیات رسیده‌ای.

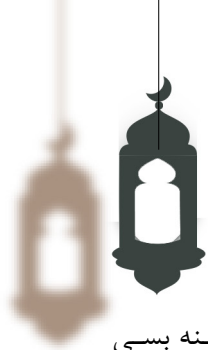
جلال الدین ذلیل مرده، یک دقیقه نامه من را بخوان و بعد سرت را داخل گوشیات کن فرزندم. فرزندم! در گوشه‌ای بنشین، نامه‌ام را بخوان و به صدای مادرت گوش فرا دار، من مادر تو هستم. جلال الدین! من ژاکلین هستم. وقتی بچه بودی شب‌های دراز بر بالینت نشستم و برایت قصه‌ها گفتم. قصه حسن کچل را بارها برایت خوانده‌ام، ولی متأسفانه تو از هر حسن کچلی، تنبل‌تری. جلال الدین! حسن کچل هم جوراب بودار کثیفش را روی اپن نمی‌گذاشت. جلال الدین! اکنون خود را مدیون تو می‌دانم. زیرا من با تو حس‌هایی درک کردم که پیش از آن حتی به آن‌ها فکر نمی‌کردم.

من با تو طعم گرسنگی را چشیده‌ام؛ وقتی دو کیلو سیب‌زمینی سرخ کردم و تو همه آن‌ها و غذاها را خوردی و ما آن روز را بدون سحری روزه گرفتیم. حس بیزاری از باران را با تو تجربه کردم؛ وقتی هر شب در رختخوابت باران می‌بارید. حس آوارگی را با تو چشیدم؛ وقتی پس از ساعت‌ها کار کردن در خانه، تو خانه را بر سرم آوار می‌کردی و اسباب‌بازی‌هایت را در هر گوشه‌ای رها می‌کردی. جلال الدین! من بسیار سختی کشیده‌ام با این همه زنده‌ام.

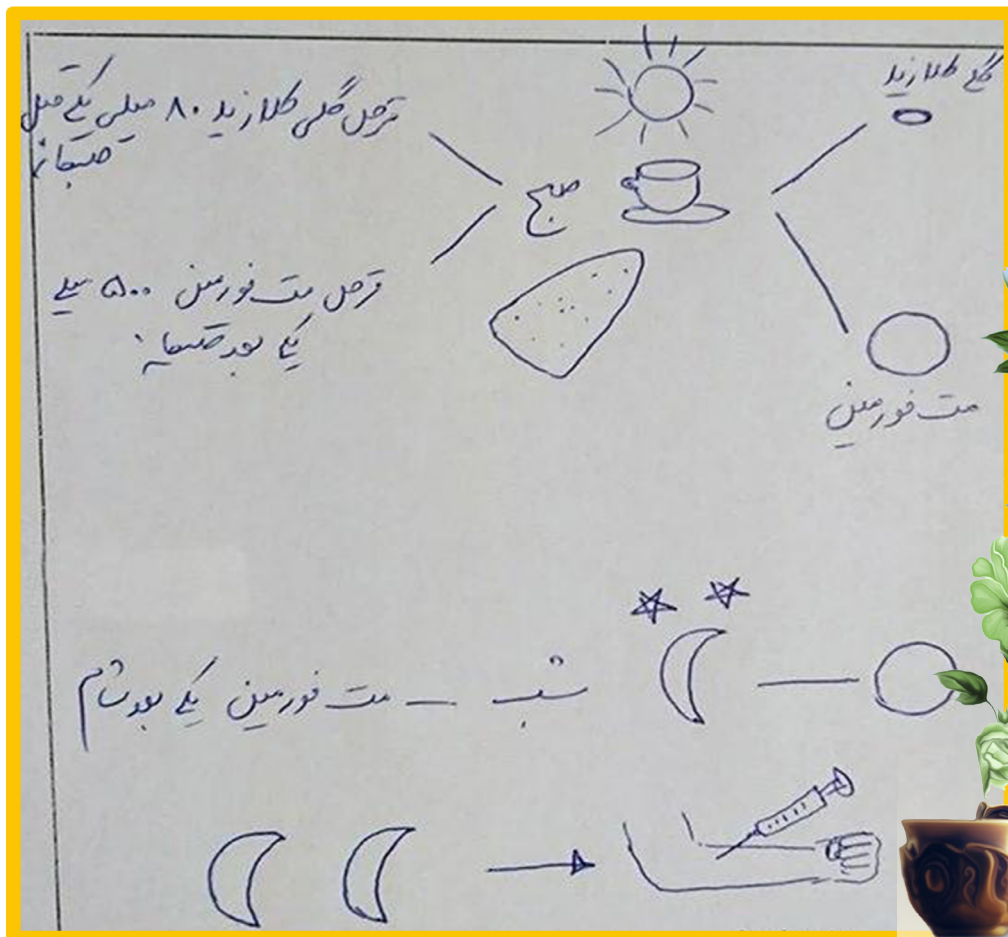
ولی روزی من خواهم مرد و تو خواهی زیست. اما به تو می‌گویم اگر روزی دل به چهره زنی بستی، با او یکدل باش و بگو او هم با تو یک دل باشد و چهره بدون آرایشش را به تو نشان دهد. اگر باز هم به نظرت زیبا بود، حتماً با او ازدواج کن.

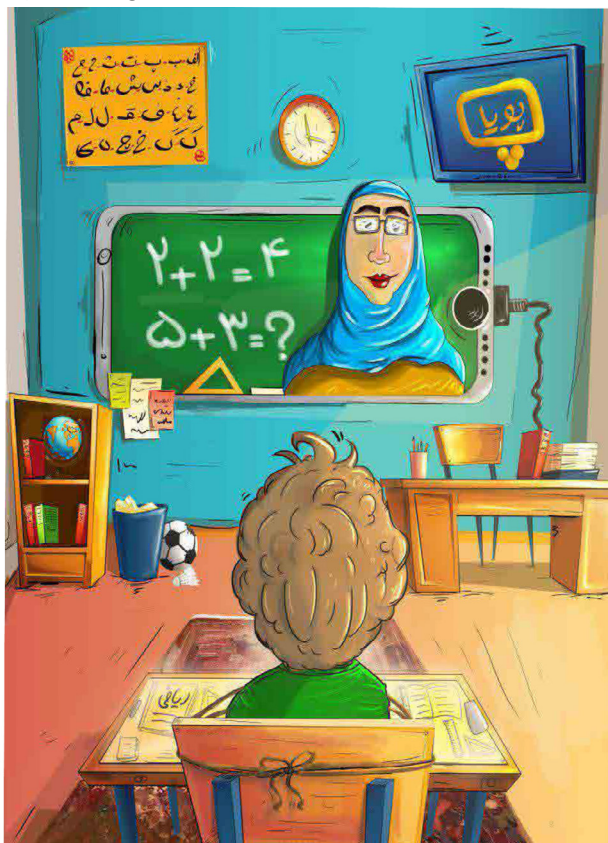
پسرم! هیچ‌کس و هیچ‌چیز را در این جهان نمی‌توان یافت که شایسته آن باشد که حتی ناخن دستت را به خاطر آن عریان کنی. پسرم کرونا بیماری عصر ماست. پس اول دست کش دستت کن بعد دست بزن.

جلال الدین! برای تو بسیار حرف دارم ولی به وقت دیگری موکول می‌کنم و با این آخرین پیام، نامه را پایان می‌دهم: جلال الدین! آدم باش، آدم. فقط همین!



وقت روزه شوم گرسنه بسی ضرری دیده ای مضرت از این؟	من گرفتم تماس با مرجع تا جوابش دهد به دل تسکین	گرچه تلخ است احتمال ضرر می شود گاه اندکی شیرین
شده ام همچو یک نی قلیان گفته این را به بنده خاله ثمین	گفت: ما حکم می دهیم اما فهم آن با شماست قدر یقین	روزه چون داشت احتمال زیان، چاره ای نیست چون اطاعت دین
پس مرا کاملاً معاینه کن ظاهر و باطنم را بیا و ببین	چون مرادم نشد از او حاصل راه کج شد به سمت طب نوین	ضرر انواع مختلف دارد عطش و ضعف معده، صدر نشین
درد من نیست یکی و دوتا کرده بر قصد جان بنده کمین	عرض کردم که دکترا زارم افت کرده پروتئین، ویتامین	و بدن هست چون امانت حق سخت هستم بر این امانت امین
گفت دکتر: زبس که پر خور دی معه ات گشته مثل یک خورجین	من که زار و ضعیف و بیمارم روزه قطعاً زند مرا به زمین	چون که احساس ضعف می آید می روم سوی سفره پاورچین
طفلکی بسکه کار کرده زیاد می دهد فحش بر زمان و زمین	معه ام رفته گوشت از دست بنویسید قرص رانیتیدین	اندکی تر کنم لبم را با جوجه و زولبیا و میوه؛ همین!
تو به او وقت استراحت ده هست با روزه صحتش تضمین	مشکلی نیست سالمی بابا روزه ات را بگیر سرسنگین...	به خدا سخت من مسلمانم! اثرش مانده است روی جبین





به امید دریچه‌ای دل بسته بوم.
 خبرنگار: احسنت. ناامیدی چیز خوبی نیست... میشه نظرتون رو درباره تعلیم و تربیت بدونیم؟
 معلم: چون بود اصل گوهری قابل تربیت را در او اثر باشد
 خر عیسی گرش به مکه برند
 چون بیاید هنوز خر باشد!!
 خبرنگار: کاملاً با شما هم عقیده‌ام... از وضع حقوق و مزایا راضی هستین؟
 معلم: نوک مژگانم به سرخی بر بیاض روی زرد
 قصه دل می‌نویسد حاجت گفتار نیست
 خبرنگار: ای داد... درکتون می‌کنم... اگه حرف ناگفته‌ای مونده، بفرمایین.
 معلم: یاد من باشد فردا، بروم باغ حسن گوجه و قیسی بخرم...
 خبرنگار: باشه... زنگ می‌زنم بهتون یادآوری می‌کنم. خدانگهدار.
 معلم: به تودیع تو جان می‌خواهد از تن شد جدا حافظ / به جان کندن وداعت می‌کنم حافظ خداحافظ...

محراب لحاف

خواب رمضان حکم عبادت دارد
 خرناسه‌ی آن ثواب طاعت دارد
 من غرق عبادتم به محراب لحاف
 قربان عبادتی که لذت دارد

فرشته پناهی

به بهانه تقدیر از قشر دلسوز معلم

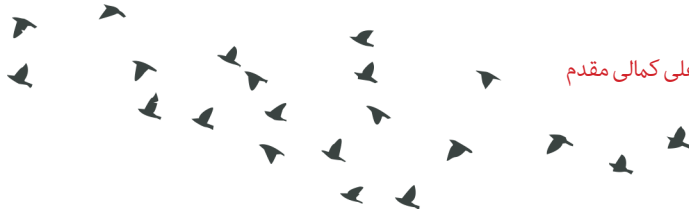
خبرنگار: هزاران درود به شما بینندگان عزیز برنامه «مدرسه نمونه، مدرسه دیجیتال». در برنامه لایو امروز قراره گپی دوستانه با تعدادی از معلمان عزیز داشته باشیم.
 خب اکانت اول رو دعوت می‌کنیم به لایو ما بپیوندند... به‌به! چه سری چه دمی! عجب عکس پروفایلی! نمونه یک معلم جوان و با نشاط... سلام معلم مهربان و دلسوز. اجازه...
 معلم: چته بچه؟ انگار بیش‌فعالی داری ها؟! همین چند دقیقه قبل اجازه گرفتی...
 خبرنگار: خیر، بنده خبرنگار هستم. خواستم این روز رو تبریک بگم و از زحمات‌تون تشکر کنم.
 معلم: تقصیر خودتونه... باید قبلاً اطلاع‌رسانی می‌کردید. این کلاس‌ها حوصله برامون نمی‌ذاره... هنوز یه ربع نگذشته، بچه‌ها میان پی‌وی... یکی سردرد داره، یکی تشنه‌س، یکی بیرون‌روی داره و یکی هم می‌خواد بره عیادت قوم کروناپی‌شون! بعد کلاس هم که سوال‌ها شروع میشه.
 خبرنگار: قصد ما هم اینه که مشکلات این مدارس رو به گوش مسئولین خدوم برسونیم. برید به کارتون برسید. انگار هنوز چند دقیقه‌ای تا پایان کلاس مونده.
 معلم: لطف کردید... اگه یه بار دیگه ایموجی گوسفند بذاری، مجبوری بعد کلاس ۲۰ تا دراز نشست بری، فیلمشو برام بفرستی...
 خبرنگار: اوه اوه! ممنونیم از شما حالا سراغ معلم بعدی میریم. ایشون انگار نزدیک بازنشستگی‌شون هست. عکس پروفایل خبر می‌دهد از سر درون!
 خبرنگار: درود. من خبرنگار هستم. جهت تبریک روز معلم مزاحم شدم.
 معلم: سلام پسر. ممنون که به فکر این قشر زحمتکش هستین.
 خبرنگار: خواهش می‌کنم. وظیفه‌س. لطفاً ما رو با سختی‌های شغلتون آشنا کنید.
 معلم: معلمی سراسر عشقه. فقط باید صبور باشی و گذشت کنی... یکی از مشکلات ما نداشتن امنیت جانی سر کلاسه. یادم میاد در بدو خدمتم، همین که وارد کلاس شدم، صدای فش‌وفشی شنیدم، تا بخودم بجنبم موهام و نصف سیلیم در هوا پراکنده شده بود. بعدش هم تا چند ماه قدرت تکلم رو از دست داده بودم و هنوز هم از اثرات روانی و جسمی این شوک رنج می‌برم. ولی چون به کارم عشق دارم، اون بچه رو بخشیدم.
 خبرنگار: یادش بخیر. دمتون گرم آقای ضربدر پور. خوشحالم که بالاخره منو بخشیدین. اصلاً فکر نمی‌کردم اون ترقه شما رو زمین گیر کنه. راستی هنوز کلاه گیس می‌ذارید؟
 معلم: چموش‌نژاد، بازم تو...! برو گم شو نمی‌خوام ریخت نحس‌تو ببینم.
 خبرنگار: خدا رو شکر که منو بخشیدین وگرنه تا آخر عمر عذاب‌وجدان داشتم... چقدر این دنیا کوچیکه!
 حالا به سراغ آخرین نفر می‌ریم. ظاهر عکسشون نشون میده که ایشون یک معلم خوش‌ذوق ادبیاته.
 سلام. روز معلم بر شما مبارک.
 معلم: سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت، سرها در گریبان است.
 خبرنگار: ای بابا، چرا آخه؟
 معلم: مدرسه «تعطیل است»
 «بادها بیکارند»...
 خبرنگار: خب این که غصه نداره. ان‌شاءالله دوباره مدارس باز میشه.
 معلم: هرگز شب را باور نکردم
 چرا که در فراسوه‌ای دهلیزش

نامه ولی یک دانش آموز به معلم

سلامی چو بوی خوش آشنایی
ضمن عرض ارادت خدمت حضرتعالی
بنده، پدر یکی از دانش آموزان شما در مدرسه «دانش» هستم که عرایضی را خدمتتان
داشتم:

جناب آقای دبیر، چندیست که پسر من هر شب و روز این دغدغه را دارد که چگونه می تواند
نمره معدل خود را همچون سال های گذشته بالا ببرد؟!
سه سال پیش از بین ساعت مچی سه موتوره رولکس و بلیت هوایی تهران کیش بیشترین
معدل را به «بلیت هوایی تهران کیش» اختصاص داده بودید.
دو سال پیش هم از بین کتوشلوار ال سی من و گوشی آیفون ۱۱ پرو کتوشلوار ال سی من
را برای شاگرد اولی مطرح کردید.
پارسال هم که یک ادکلن ارزان قیمت را به لپ تاپ ایسوز ترجیح دادید و به هدیه دهنده
لقب تیزهوش کلاس را دادید.
اکنون فهمیدن سلیقه حضرتعالی برای فرزندم بسیار سخت شده.
رنگ، جنس، حجم، نوع پیچندگی کاغذ و شکل ظاهری کادوی نهایی، همه از جزئیات مهم این
آزمون بزرگ است که حکم مرگ و زندگی برای تحصیل پاره تنم را دارد.
رقابت بسیار بالایی بین دانش آموزان به وجود آمده است.
هیچ کس سطح توقع حضرتعالی را نمی داند.
حال که نیمه ای جانم با این چالش عظیم، دارد دست و پنجه نرم می کند، تصمیم دارم وامی را
از بانک درخواست نمایم تا در این چالش تحصیلی کمکی باشد برای موفقیت فرزندم.
دوست عزیزم! این ها را گفتم تا اگر برایتان مقدور بود فرزندم را بیش از پیش در این
آزمون، یاری فرمایید و در عوض او هم قول داده تمام توانش را در این عرصه از تحصیلش
به کار بندد. ای کاش می شد عدد دقیق را مشخص کنید.
پیشاپیش روز معلم را خدمت حضرتعالی تبریک و تهنیت عرض می کنم.
ارادتمند شما، یک پدر دلسوز





از همه قشر و همه رنگی به کارش آمده
بهرتر و رنگین تر از رنگین کمان شد اختلاس

این خبر پیچیده از این قصه در گوش فلک
از پس انداز کم فرهنگیان شد اختلاس

بین انواع رسوم و راه دزدی بشر
با حساب رتبه ی یک، قهرمان شد اختلاس

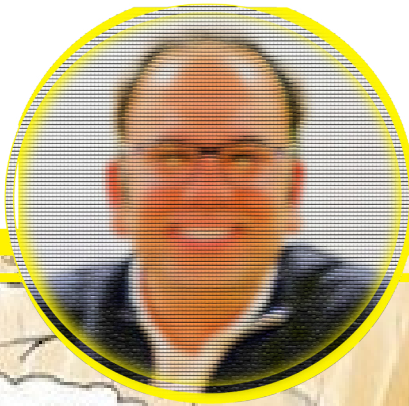
دیگر ارقامش نجومی گشت و از روی زمین
با رکودش راهی هفت آسمان شد اختلاس

تیترا اخبار شب و ورد زبان شد اختلاس
ذکر لب های همه پیر و جوان شد اختلاس

دزدی فوق مدرن و شیک و آس و با کلاس
نام زیبایی به خود بگرفت و آن شد اختلاس

کرده بیرون از تنش پیراهن قبح و حیا
پیش چشمان همه لخت و عیان شد اختلاس

آنقدر فعال و کاری بوده هر جا مختلش
تا دهان وا کردی و گفתי فلان شد اختلاس



اختلاس از فرهنگیان





مدرسه تعطیل نشده، هر گوشه یک مدرسه

موضوع انشا: کلاس های مجازی را چگونه گذرانید؟
و اینک قلم به دست می گیرم و انشای خیش را آغاز می کنم. تا در خانه گفتیم کلاس های مجازی، مادرمان گفت که خدا مرگم بدهد، ما تا حالا پایمان به این جور جاها باز نشده اصلا. اما بعدش که توضیح دادیم، قبول کردند. ما هم گوشه پدرمان را گرفتیم و سامانه را نصب کردیم.
کلاس های درس مجازی، خیلی خوب می باشند. ما هر روز زیر پتو و با همان زیرپیراهنی و پیژامه، کلاس را با چشمان نیمه باز ادامه می دادیم. بعد از کلاس هم که کلی جایمان گرم شده بود، می خوابیدیم.
البته اینترنت روستا گاهی از ۴.۵G به E می رسد که ای کاش وزیر جوان فناوری اطلاعات و ارتباطات که همسن ما می باشند، می آمدند و یک روز با این سرعت اینترنت در سرکلاس ما حاضر می شدند. می دیدند که یک لاک پشت هم از ما جلو می زند. پس با این اوضاع سرعت، چند روز کلاس لغو می شد.
البته پدرمان می گفت پس از چندین بار که جلسات مجازی دهیاری به هد نساب نرسیده بود، بالاخره حضوری تشکیل شد و قرار شد که یک دکل مخابراتی از این جدیدها برای قوی شدن سرعت اینترنت به روستا بیاورند. بودجه هم که آماده شد، فهمیدیم یکی از دهیارهایمان با همان پول بودجه سوار خاور شده و رفته شهر. پس باید با همین سرعت ادامه می دادیم.
بعضی وقت ها هم که پدرمان به دوشنبه بازار شهر می رفت، تا شب از کلاس دور بودیم و شب که می آمد مجبور بودیم شیفت شب به کلاس بیاییم.
راستی اگر همه چی هم اوکی می شد، سامانه شاد خیلی سرعت کمی داشت که باعث می شد کلاسمان تا سه چهار ساعت ادامه داشته باشد و خوابمان کلا پریده می شد.
دیروز، روز معلم بود. ما برای آقا معلممان جشن مجازی گرفتیم. کلی استیکر گل، کیک و شربت فرستادیم به گروه. البته از آن شکل های برف که عین برف شادی است بیشتر فرستادیم. ما، آقا معلممان را خیلی دوست داریم. درست است که امسال با این تعطیلات، او را کم دیدیم، اما هر چه باشد او به ما درس یاد می دهد. البته این که امسال، کم مشق نوشتیم هم بی تاثیر نبوده است.
امتحانات مجازی هم خیلی خوب بودند. بدون استرس و البته به جان مادر بزرگ مرحوممان قسم بدون هیچ کمک اولیا، همه را بیست شدیم و توانستیم اولین بیست این چهار سال تحصیلی را به دست آوریم.
ما از این انشا نتیجه می گیریم که اگر نتوانستیم گوشه ببریم به مدرسه اما به جایش با گوشه توانستیم مدرسه را بیاوریم به خانه. این بود انشای من.



ای تف به ریا
اطعام به روزه دار کم کاری نیست
ای تف به ریا! قصد ریاکاری نیست
هر چند که پولداری اما خیری
در سفره افراطی افطاری نیست
محدثه مطهری

مدارس آمریکا یا قتلگاه دانش آموزان؟!

می کرد. من هم سراغ بچه پولدار کلاس رفتم تا اسلحه جدیدش را ببینم. اسلحه را برداشتم. خیلی دوست داشتم با آن چند تا شلیک کنم. در همین احوال بودیم که یکهو برق قطع شد. بعد از چند ثانیه با یک دلهره خاصی، کلاس غرق در سکوتی سرد شد و یک نفر اسلحه به دست به وسط کلاس پرید و بچه‌ها همگی جیغ‌زنان برای مسلح کردن سلاح‌هایشان کمک می‌خواستند.

من هم بی‌اختیار قبل از این که بخواهد به ما صدمه بزند، در همان تاریکی ماشه را کشیدم و چندتا گلوله حرامش کردم. بعضی از بچه‌ها ترسیده بودند، برخی غش کرده بودند، بعضی‌ها هم می‌توانستند مزرعه گندم آبیاری کنند و بعضی‌ها هم از من و کارم حمایت می‌کردند.

برق اضطراری وصل شد، در اوج ناباوری آقای مدیر را کف کلاس مشاهده کردم. جای گلوله‌های روی دیوار پیدا بود، آقای مدیر خش هم برنداشته بود ولی با شلیک گلوله اول، از ترس قالب تهی کرده بود. واکنش بچه‌ها نظرم را جلب کرد.

یک نفر با صدایی بلند داد می‌زد: «بدبخت شدم، دیگه کی می‌خواد منو قبول کنه، تکلیف پولایی که از بابام گرفتین چی می‌شه؟» فهمیدم که اگر روزی خدایی نکرده دکترایش را بگیرد، یا پایان نامه را خریده یا سرقت علمی کرده. یکی دیگر می‌گفت: «بابا! بابا! بابامو کشتین!» تازه متوجه شدم که پسر آقای مدیر هم توی کلاس ماست جالب‌تر این بود که یک نفر دیگرم بابا بابا می‌کرد! نیازی نبود تا بیرسم همدیگر را می‌شناسند یا نه! چون رنگ پوستشان متفاوت بود. می‌خواستم بروم خانه که پلیس آمد و از این نوارهای زرد دور محوطه کشید و با من هم به عنوان ضارب مصاحبه‌ای کرد. قرار شد برای رفع اتهام از خودم فردا به دادگاه بروم. کلاس فردا هم هوا شد!

آن روز صبح، لباس ضدگلوله قرمز-سرمه‌ای را که در تخفیف‌های قبل هالووین در فروشگاه تجهیزات نظامی «Donkey in Donkey» خریده بودم، پوشیدم. یادم می‌آید که در شلوغی جمعیت از روی سر و گردن چند نفر بالا رفتم تا بالاخره یک از آن‌ها را توانستم بخرم. وقتی آمدم خانه، متوجه شدم که متأسفانه دست‌دوم است و چندتا سوراخ دارد. بدتر از آن هم که اصلاً مردانه نیست. البته این که جلیقه مشکی را برادرم پوشیده بود تا برود سر کوچه نان بخرد هم بی‌تاثیر نبود.

وقتی داشتم به محل کارم می‌رفتم به این فکر می‌کردم که اگر کسی امروز به مدرسه حمله مسلحانه نکرد به دانش‌آموزانم باید چه آموزشی بدهم؟ آموزش استفاده از سلاح سرد یا گرم؟! مد شده هر چندوقت یکبار یک دیوانه با اسلحه به مدرسه می‌آید و مثل پراید چند نفر را به آن دنیا می‌فرستد.

سر کلاس از بچه‌ها خواستم تا سلاح‌هایشان را روی میز بگذارند؛ وقتی به سلاح خودم نگاه کردم و سلاح‌های بچه‌ها را دیدم، روده‌هایم فر خوردند و مژه‌هایم ریختند.

به دانش‌آموزی که لباس فرم ضدگلوله‌اش را نپوشیده بود گفتم: «برو به آقای مدیر بگو آن اسلحه جدید را بدهد.» می‌خواستم روی بچه‌ها را کم کنم؛ به‌خصوص پسر بدریخت چاقالوی موزردی که ته کلاس آری جی ۷ دستش گرفته بود. یا آن که وقتی غذای رفیقش را خورده بود، تنبیهش کردم، به من گفت: «کچل بدبوی بی‌دندون ترسناک.» البته تا دیشب من ۱۷ لایحه مو داشتم و تا الان ۲ تا دندون جلو، قسمت بالا! همین چاقالو برای اذیت کردنم، روز معلم برایم شامپو ضد ریزش مو، عطر، مسواک و آینه، کادو آورده بود. دلیل مسواک و شامپو را فهمیدم! ولی آینه و عطر را هنوز متوجه نشده‌ام.

یکی از شاگردانم داشت خاطره آخرین حمله مسلحانه را تعریف



خاطرات اولین روزه های فراموش نشدنی

روز اول ماه رمضان

امروز را بدون سحری روزه گرفتم. فکر کنم ثوابش دوبرابر می باشد. پس خدایا به جای ایکس باکس از شما پی اس فور می خواهم. البته نه... مادرم سپرده بود فریبز را کسی بیدار نکند و برای همین بیدارم نکردند، پس خدایا همان ایکس باکس خوب می باشد. فقط لطفا حتما جای ۵ تا بازی، ۱۰ تا بازی باشد. ممنون. راستی تا یادم نرفته، یک بازی دخترانه هم بفرست که با دخترخاله سارا دو دسته بازی کنیم

روز چهارم ماه رمضان

باز مادرم مرا موقع سحری بیدار نکرد؛ می گوید که هنوز به سن تکلیف نرسیده می باشم. خب اگر نرسیده می باشم چرا خانوم معلم در کلاس مجازی، این همه مشق می دهد؟ هر روز هم این احمدی دوستان در گروه می گوید: «خانوم نکالیف را نگاه نمی کنید؟؟؟» من هم زبان روزه نمی توانم چیز بی ادبی بهش بگویم

روز هفتم ماه رمضان

امروز باز بدون سحری روزه می باشم. دم ظهر ضعف کردم پس با یک تکنیک خاص، روزه را به کله گنجشکی تبدیل کردم. خدایا فکر کنم همان ۵ بازی بس می باشد. چون بازی زیاد نمی گذارد به مشق هایم برسیم. سارا هم هر هفته یکبار بیاید، کافی است

روز دوازدهم ماه رمضان

این چند روز فکر کنم با این وضع کله گنجشکی روزه گرفتم، یک تبرکمان مگسی هم نمی رسد بهم؛ چه برسد به ایکس باکس. البته می دانم خدایا که قرار بود تبرکمان در این ماه استفاده نکنم. اما خب فقط مثال بود، همین مثال آمد به مخم. ببخشید

روز شانزدهم ماه رمضان

امروز کامل روزه گرفتم، آن هم بدون سحری. در گروه مجازی کلاسمان، معلم مان گفت که اگر یادمان رفت روزه ایم و چیزی خوردیم مشکلی ندارد. من هم ظهر یکهو یادم رفت که روزه ام، بلند شدم یک بشقاب چلو خورشت قیمه با ته دیگ و دوغ خوردم... و ناگهان یادم آمد روزه می باشم. پس دیگر به خوردن ادامه ندادم. روزه ام هم درست می باشد. خدایا نمی شود کاری کنی سارا اینها بیایند کنار ما خانه بخرند؟ این جوری دیگر لازم نیست هر روز زحمت زیادی بکشی، خودم می روم خانه شان

روز بیستم ماه رمضان

امروز، مادر ناهار درست نکرده بود که من با فراموشی آن را بخورم. مجبور شدم کله گنجشکی از این جدیدا بگیرم. پس فقط آب خوردم که دم غروب گلاب به رویتان رقیق شدم و مجبور شدم روزه ام را در صف دستشویی بشکنم و بخورم. الان هم باید با عجله بروم

روز بیست و چهارم ماه رمضان

چند روزی مریض شده بودم. پس خدایا حالا که مرد شده می باشم، نکند ایکس باکس بدهی، همان پی اس فور بده. اصلا بدون بازی. وقت نشد عیدی هایم را خرج کنم، با همان ها خودم با سارا و حتما با اجازه مامانمان، می رویم بازی می خریم

روز بیست و هفتم ماه رمضان

چند روز است که بین بچه ها، من سفیدترین زبان را دارم؛ پس روزه ترم. این یعنی مردانگی ام دارد بیشتر می شود. باید در این سه چهار روز باقیمانده ۱۰ تا بازی بخواهم. سارا هم یک روز در میان به خانه ما بیاید

روز عید فطر

امروز روز عید بود و موقع جایزه گرفتن. منتظر جایزه بودم. پدرم دوچرخه ۲۸ خودش را که من سال ها می خواستم، امسال بالاخره به من داد. فهمید که دیگر مرد شده می باشم. حالا دیگر با دوچرخه همیشه بیرون می باشم و مشغول بازی. البته سارا را هم موقع دوچرخه سواری می بینم؛ یک تیر و سه نشان. خدایا مچکرم



امتحان مجازی یک عدد دانش آموز کوشا

- برای هر شغل، سه ابزار کار بنویس:
رانندگی: جاده، جریمه، جرث
نویسندگی: سیگار، چایی، رفیق پایه
بازیگری: چشم رنگی، قیافه عملی، جیب پُر
معلم: گچ، تخته، دانش آموز به همراه ولی!
پزشک: آمپول، سرم، دفترچه بیمه
تزریقاتی: پنبه، الک، زور بازو
- دانشمندان جانوران را به چند گروه تقسیم کرده اند؟
پاچه خوار و بی پاچه
- اولین گامی که یک دانشمند برمی دارد چیست؟
ذخیره سکه و ارز و فروش آن ها در زمان مناسب
- چرا پوست ماهی لغزنده است؟
چون هر روز پوستش را با صابون می شورد.
- نقشه چه کمکی به ما می کند؟
مکان خوراکی هایی را که مادرمان پنهان کرده به ما نشان می دهد.
- از مقایسه خرس قطبی با خرس قهوه ای چه نتیجه ای می گیریم؟
خرس قهوه ای نسکافه دوست دارد و خرس قطبی شیر ساده!
- برای کلمات زیر، دو هم خانواده بنویس.
شغل: شلغم - اشغال
کلام: کلم - املاک
مهتج: هویج - گیج وویج
تخیل: خیال - خیال چنبر
بالغ: الاغ - کلاغ
- نام سه استان کشور را بنویسید.
آذربایجان، زنجان، بادمجان
- کتاب «شاهنامه» از کیست؟
حکیم ابوالقاسم حالت
- معنی بیت زیر را بنویسید.
هرکه نان از عمل خویش خورد
منت حاتم طایی نبرد
معنی: اگر در خانه نان بپزیم نیازی به رفتن دم نانوايي آقای طایی را نداریم و اصلا لازم نیست در صف وایسیم.
- مقصود شاعر از بیت زیر می تواند باشد؟
برقی از منزل لیلی بدرخشید سحر
وه که با خرمن مجنون دل افکار چه کرد
جواب: در این بیت، شاعر قصد بررسی آی کیو مجنون را دارد، چون در آن زمان هنوز برق اختراع نشده!
- جمع کلمات زیر را بنویس.
حیوان: باغ وحش
درخت: جنگل
دکتر: بیمارستان
دیوانه: تیمارستان
مو: کلاه گیس
جوجه: مرغداری
گوسفند: دامداری
- اهرم را تعریف کنید.
به مقبره پادشاهان هند، اهرم می گویند.
- قوانین زیر در چه کارهایی به ما کمک می کنند؟
کشش زمین (جاذبه): به رختخواب چسبیده و تکان نخوریم.
- قانون بقای انرژی: عدم بازنشستگی مسئولین و انتقال آن ها از پستی به پستی دیگر.
- قانون سوم نیوتن:
دعوی من و خواهرم بر سر ته دیگ ماکارونی!
- اگر دو سر همنام آهن ربا را به یکدیگر نزدیک کنیم چه می شود؟
به هم سلام می کنند.
- معاهده ترکمنچای چه بود و عاقبت چه شد؟
بین شهرزاد و گلستان امضا شد و بر سر واردات چای از ترکمنستان به توافق رسیدند.
- پرایدی در هر ساعت ۸۰ کیلومتر را طی می کند. اگر به همین ترتیب حرکت کند، در سه ساعت چند کیلومتر می پیماید؟ فقط تا عوارضی می رسد، بعد باید هُلش بدهند!
- چند مورد را نام ببرید که آلودگی صوتی ایجاد می کند؟
صدای قطار - بوق ماشین ها - صدای مراقب سر جلسه امتحان
- اگر هر بستنی ۵ ریال باشد، با ۳۰ ریال چند عدد بستنی می توان خرید؟
۵۰ ریال؟! بستنی؟! باید از اصحاب کف بپرسین.
- موضوع کتاب (دلیل المتحیرین) چیست؟
تعجب از گرانی ماسک و مواد شوینده.

توفیق اجباری
یار جانی! روزه می باید گرفت
تا توانی روزه می باید
روزه خور هم گر که باشی، این زمان
از گرانی روزه می باید گرفت

احمد رفیعی

اشکبوس، کوروش، لئو و دیگران

خاطرات تلخ و شیرین یک معلم در روزهای معلم

محمدرضا زمانی

۱۲ اردیبهشت ۱۳۶۵

زندگی‌شان را نمی‌داد و همچنین از اعتصاب برای افزایش حقوق خسته شده بودند، پیشنهاد او را قبول کردند. کلاس کنکور درآمد خوبی دارد، ای کاش پرورشی هم یکی از دروس کنکور بود.

۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۹

امسال روز معلم متفاوتی نسبت به سال‌های گذشته داشتم. با توجه به شرایط قرنطینه قرار شد جشن روز معلم به صورت مجازی برگزار شود و همه همکاران قدیمی و شاگردانم را این گونه ملاقات کنم. در این چند سالی که بازنشسته شده و در آژانس مشغول بودم بسیاری از شاگردانم که حالا دکتر و مهندس شده بودند را در پراپد قسطی خود دیده و چندتایی از آن‌ها را هم برای سفر خارجه به فرودگاه رسانده بودم. اما دیدار مجازی حس و حال دیگری داشت. اولین کسی که آنلاین شد کوروش همان دانش‌آموز بازیگوش دهه شصت بود. احوال او را جویا شدم، افاق‌های موفقیت را درنور دیده بود و به عنوان مدیرعامل شرکت فروشگاه‌های افق کوروش مشغول به کار بود. بعد از آن، آقای جوکار آنلاین شد. او که با موسسه گاج حسابی وضعیتش توپ شده، احوال را جویا شد. من آبروداری کردم و نگفتم در آژانس کار می‌کنم. در حین گفتگو با آقای جوکار، لئو آنلاین شد. از دیدار هم بسیار خوشحال شدیم. از وقتی برای درمان به اسپانیا رفت دیگر برنگشته بود. قه‌راق و سرحال و در قله موفقیت به سر می‌برد. او یک فوتبالیست موفق شده بود. الان کمتر کسی است که لئو مسی، کاپیتان محبوب بارسلونا را نشناسد. در آخر هم اشکبوس آنلاین شد. او به منظور حفظ آمادگی برای دوران پساکرونا دور حیات مدرسه می‌دوید. من در این سی و اندی سال حسابی پیر شده‌ام ولی او تکان نخورده است. شک ندارم راز عمر بی‌پایان او در همین دوییدن‌های دور حیات است.

امروز اولین روز معلمی بود که از من به عنوان معلم تقدیر شد. همیشه آرزو داشتم من هم مثل پدرم معلم شوم، چون معلمی را شغلی آبرومند می‌دانم و یقین دارم که معلم مورد احترام همه است. صبح که داشتم از خانه بیرون می‌آمدم، فریده همسرم با لبخند گفت: به تو افتخار می‌کنم، ای معمار جامعه؛ روزت مبارک. حرفش بر دل و جانم نشست. به مدرسه که رسیدم، دیدم اشکبوس، بابای مدرسه دنبال یکی از دانش‌آموزان در حیات مدرسه می‌دود و با جارو او را کتک می‌زند. من هم به عنوان معلم پرورشی خواستم خودی نشان بدهم، سریع رفتم و جلوی او را گرفتم. پیرمرد نفس نفس می‌زد و نزدیک بود نفسش بند بیاید. ماجرا از این قرار بود که آن دانش‌آموز که بعداً فهمیدم نامش کوروش است، قصد داشته جای اشکبوس را در بوفه مدرسه بگیرد و خودش در آن‌جا فروشنده‌گی کند. علت را جویا شدم. کوروش گفت: من می‌خواهم در آینده بقال شوم و برای آن‌که بقال موفق باشم باید از الان شروع کنم. با او کلی صحبت کردم که تو اگر درس بخوانی افاق‌های روشنی در پیش رو خواهی داشت که بقالی در برابر آن، هیچ است. قبول کرد و از من خواست تا در درس خواندن کمکش کنم. من برای آنکه مطمئن شوم او در تصمیمش جدی است و احساسی عمل نمی‌کند به او گفتم برو چند دقیقه‌ای در حیات قدم بزن و اگر باز تصمیم داشتی که درس بخوانی به اتاق من برگرد تا کمکت کنم. کوروش رفت و دیگر برنگشت، نه به اتاق من، نه به مدرسه و نه به دنیای علم و دانش.

۱۲ اردیبهشت ۱۳۷۷

امسال روز معلم غم‌انگیزی داشتم. صبح که به مدرسه رسیدم اشکبوس مطابق معمول با جارو دنبال یکی از دانش‌آموزان می‌دوید، دخالت نکردم. ما که هر چه صحبت می‌کنیم، افاقه نمی‌کند شاید اشکبوس بتواند با کتک، آن‌ها را به راه بیاورد. وارد دفتر که شدم، دیدم پدر یکی از بچه‌ها آمده و مثل ابر بهار گریه می‌کند. او را می‌شناختم، پدر لئو بود. انسانی اهل مطالعه و عاشق کتاب که در میان نویسندگان، طرفدار پروپاقرص لئو تولستوی بود، آن قدر که نام او را برای پسرش انتخاب کرده بود. ولی لئو عاشق فوتبال بود و طرفدار پروپاقرص علی دایی. پای درددل او نشستیم. می‌گفت لئو بیمار شده و باید در اسرع وقت برای درمان به خارج اعزام شود ولی از عهده مناجار آن بر نمی‌آید. با همکاری معلمان و بعضی از اولیای دانش‌آموزان توانستیم مبلغ مورد نیاز را فراهم کنیم. امیدوارم هر چه سریع‌تر لئو سلامتی خود را بدست آورد.

۱۲ اردیبهشت ۱۳۸۶

امسال، اصلاً حوصله روز معلم را نداشتم. سرکوفت‌های دیشب فریده در سرم می‌پیچید که چرا هنوز مستاجریم و یا چرا نمی‌توانیم یک سفر جمع‌وجور برویم. هر چه هم به او می‌گفتم با این شندرغاز معلمی، همین که زنده‌ایم معجزه است، گوشش بدهکار نبود و مدام غر می‌زد. به مدرسه که رسیدم، یکی از دانش‌آموزان با جارو دنبال اشکبوس می‌دوید. پیرمرد عقل در سر ندارد، بی‌خود و بی‌جهت سربه‌سر این وحشی‌ها می‌گذارد. آن‌ها هم که اعصاب ندارند، دمار از روزگار آدم درمی‌آورند. همین هفته پیش بود که با یکی از این‌ها بحثم شد. اگر آقای ناظم نرسیده بود، تیکه بزرگ‌ام گوشم بود. اما انصافاً اشکبوس با این سن و سال خوب می‌دود. اگر من بودم که تا به حال کتک مفصلی خورده بودم. به دفتر که رسیدم آقای جوکار مشغول تبلیغ موسسه کنکور خود بود و از سایر معلمان دعوت می‌کرد تا در موسسه او تدریس کنند. همکاران من هم که حقوق معلمی کفاف



روزه لایکی

عجب سلیقه‌ی نابی چه می‌ز رنگینی
خدای من تو اینستا چرا نمی‌بینی؟
بیا به سفره‌ی افطار و لایک کن لطفاً
چه روزه‌های قبولی! قبولی تضمینی!

سوده سلامت

آنچه بر یک پاسخگوی سوالات شرعی می‌گذرد

پاسخگوی شماره ۷۳ بفرمایید:

سلام بر شما، ببخشید یک سوال داشتم از خدمت تون.
سلام علیکم. بفرمایید.
حاج آقا، گل پسر ما ۱۵ سالشه و امسال باید روزه بگیره ولی به نظر من و مادرش هنوز تو این سن، روزه گرفتن زوده براش. از طرفی مادرش خیلی دوست داره یه جشن تکلیف باشکوه هم براش بگیره که خاطره خوب از روزه گرفتن براش بمونه، ولی امسال با این قضیه کرونا خب این یکی مقدور نیست. حالا من از شما راهنمایی می‌خوام، اگر برم ثبت احوال و تاریخ تولدش رو دست کاری کنم درست میشه؟ مگه همچین چیزی میشه؟
بله حاج آقا، ما ثبت احوال آشنا داریم درستش می‌کنن واسمون. فقط شما بگین اگر شناسنامه‌ای واسش صغر سنی بگیریم که الان ۱۳ سالش بشه، دیگه روزه که نباید بگیره، درستته؟ درستته دیگه! نه حاج آقا؟ اینطوری با یه تیر چند نشون می‌زنیم. هم مادرش دو سال دیگه یک جشن درست حسابی می‌گیره براش و هم این که دیرتر میره سربازی. فقط می‌خواستیم بپرسم شرعیش درستته؟ آخه من و خانومم خیلی روی این چیزا حساسیم.
(پاسخگو در همان لحظه، کاری انجام نداد، بعد از آن هم واکنش خاصی بروز نداد. ببخشید، از اتاق اپراتور اعلام میکنند پاسخگو مرد.)

با سلام. شما با سامانه پاسخ‌گویی به سوالات شرعی تماس گرفته‌اید. در این سامانه از معرفی مورد مناسب برای ازدواج معذوریم. حتی شما دوست عزیز!
لطفاً برای سوالات شرعی کلید یک را فشار دهید. در غیر این صورت منتظر اپراتور بمانید.

پاسخگوی شماره ۶۵۴ بفرمایید:

سلام.
سلام علیکم. بفرمایید.
ببخشید، یک سوال دارم.
بفرمایید.
حاج آقا من یه مادرم و خیلی غصه بچه‌مو می‌خورم. شما خودتون مادر شدن دیگه. نه چیزه، ببخشید منظورم اینه که مادر دارین. حتماً می‌دونید مادرها چقدر جوش بچه‌شونو می‌زنن. والا من پسر ۱۸ سالشه، ۱۸ سال نه‌ها. هیییی‌زده سال. من ذره‌ذره آب شدم تا این بچه که یک کف دست بچه بود، بزرگ شد و قد کشید.
متوجهم. امرتون رو بفرمایید حاج خانم.
حالا من گفتم بچه ۱۸ سالشه ولی دلیل نمیشه سنم زیاد باشه. عذر می‌خوام خواهرم. سوالتون رو بفرمایید.
والا همه میگن امسال دیگه این بچه باید روزه بگیره ولی طفلی جوونی نداره که، سنی نداره اصلاً. ۱۸ سالشه. ولی بقیه گول هیکلش رو می‌خورن اما چه می‌دونن این بچه همش ضعف می‌کنه. طفلی فقط استخون‌بندیش یه کم درشته. می‌ترسم روزه براش ضرر داشته باشه. زود نیست تو این سن؟
چند کیلو هستن ایشون؟
۱۰۵ کیلو!
(پاسخگو بعد از این قضیه، دچار نیهیلیسم فکری ناشی از پنهان شدن سیب زمینی سرخ کرده‌ها توسط مادرش شده است.)

پاسخگوی شماره ۷۳۲ بفرمایید:

سلام علیکم. بفرمایید.
ای بابا، چی رو بفرمایم؟
امر تون رو بفرمایین.
خب چه فایده داره؟
چی؟
سوال پرسیدن دیگه! می‌دونم حتماً می‌خوانین بگین که اگر داشتی می‌مردی اول روزه‌ت رو بگیر بعد بمیر.
نه اصلاً همچین نیست. اگر روزه خطری برای سلامتی داشته باشه، نباید بگیرید.
ببخشید قطع و وصل میشه باید بگیرم یا نباید بگیرم؟
عرض کردم اگر ضرر داشته باشه، نباید بگیرید.
واقعا؟
بله. ولی شرط داره.
وای ممنونم. همینو می‌خواستیم بشنوم. مامان... مامان... این حاج آقا میگه نباید روزه بگیرم. خودش گفت مامان.
خانم، خانم، صبر کنین همین‌جوری که نیست. اگر برای سلامتی مشکل ایجاد کنه یا این‌که خدایی نکرده خطری برای جان انسان داشته باشه، اون وقت نباید گرفت.
خب منم همین‌طوری‌ام دیگه. ببین حاج آقا! من پوستم حساسه، هر ساعت باید حداقل یک لیوان آب بخورم. اگر آب نخورم پوستم خشک میشه. اگر پوستم خشک بشه چروکیده میشه. اگر چروکیده بشه سنم زیاد به نظر میاد. اگر سنم زیاد به نظر بیاد خب دیگه کسی خواستگاریم نمیداد. اگر کسی خواستگاریم نیاد خب افسرده میشم. اگر افسرده بشم خودکشی می‌کنم و اگر خودکشی کنم می‌میرم. دیدید گفتم می‌گین بمیر ولی روزه‌ت رو بگیر. چی می‌خوانین شماها از جون ما؟
(پاسخگو پس از این ماجرا، درون یک آکواریوم بدون آب زندگی میکند.)



هرکس افطار به میل و هوسی می آید
مژده دارد که مسیحا نفسی می آید!

روزه هاتان همه مقبول، خدا ممنون است.
عجبا! غرغر و فریاد کسی می آید:

«چیست این بار غذا؟ وای خدایا بوی
شله زرد، آش، حلیم و عدسی می آید؟»

کاهدانش که تلنبار شد از مرغ و کباب،
یادش آمد که به سختی نفسی می آید!

بعد از افطار که او زار و نزار افتاده
باز هم واعظ فریاد رسی می آید:

«مژده؛ بعد از سحری باز دوباره فردا
هرکس افطار به میل و هوسی می آید»



حاتم دایی محاکمه می‌شود

طبق آخرین اعترافات متهم، ایشان در روز معلم سال گذشته به کودکان فرهنگیان، بلیت رایگان شهربازی به ارزش صد هزار تومان اعطا کرده است که این خود، باعث ترویج تفريح صنعتی به جای تفريح سنتی مثل گرگم به هوا و یه قل دو قل در این قشر فرهیخته می‌گردد.

مسئول مذکور که به عنوان متهم ردیف اول به شصت ضربه شلاق بلاعوض بعد از پرداخت مابه‌التفاوت حقوق فرهنگیان محکوم شده بود به علت بلندتر بودن قدش از حاضرین در دادگاه و نداشتن دید حاضرین پشتی به ردیف دوم انتقال یافت.

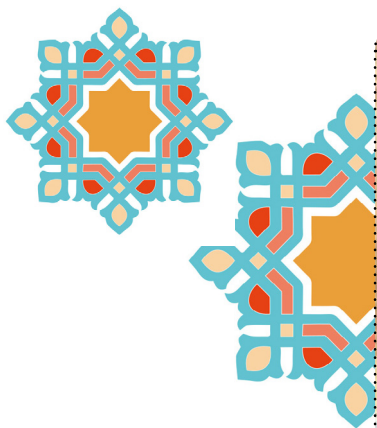
همچنین جهت پر شدن ردیف اول، به علت دریافت بی‌چون و چرای تسهیلات توسط فرهنگیان، یک فرهنگی قد کوتاه که نمره چشم چشم پیش بیشتر از دوونیم بود به عنوان متهم ردیف اول به ده سال حبس تعزیری محکوم می‌شود.

پاراف مدیر دایره‌ی اجرای احکام: متهم ردیف اول سابق، آقای شکرالله بخشنده، ملقب به حاتم دایی، علی‌الحساب به بند اختصاصی مسئولان منتقل و جهت جلوگیری از ایجاد بدآموزی برای سایر مسئولین، دهانش با چسب پهن پنج سانتی موجود روی میز قاضی، بسته گردد.

در خصوص اتهام آقای «شکرالله بخشنده» مسئول ثبت فیش حقوقی فرهنگیان، ملقب به «حاتم دایی»، خواهرزاده‌ی خَلَفِ یکی از مسئولین بنام، دایر بر افزایش حقوق فرهنگیان به اندازه‌ی دو برابر نرخ تورم سال جاری، به این ترتیب اعلام می‌گردد:

طبق گزارشی که از اداره مبارزه با ولخرجی فرهنگیان و بر حسب پیچ‌پیچ‌های اشرف زن همسایه پشتی یکی از فرهنگیان در گوش قاضی پرونده، پیرو خرید یک کیلو گوشت راسته‌ی بدون استخوان گوسفندی تازه کیلویی صد و پنجاه هزار تومنی توسط آن فرهنگی متمول و سریع پیچیدن در خانه، به دست این جانب رسیده است، مسئول مذکور باعث افزایش سطح توقع فرهنگیان گردیده. علاوه بر این، آن چنان بر گسترش شکاف طبقاتی دامن زده است که شکاف از شدت پارگی به سوراخ لایه‌ی اوزون زکی عجیبی می‌گوید.

طبق نظر کارشناسی حاج‌آقا گرینوف، مسئول تعیین سطح قباحات جرم، این عمل مذموم از ارزش حدیث والای «معلمی شغل انبیاست» نیز کاسته است. ولخرجی فرهنگیان با سنت ساده‌زیستی پیامبران همخوانی ندارد و این اقدام، انحراف در دینداری فرهنگیان را به دنبال دارد.



هفتاد و سه کیلو نبدم در بهمن
حالا شده‌ام ششصد و سی با تنبان

قایم شدنم هم شده یک امر محال
با این شکم خیک شود شد پنهان؟

قبل از کرونا زندگی‌ام نظمی داشت!
رفته است ز زندگانی من سامان

در بهمن و اسفند فقط چاق شدم
شاید بتوان کرد دوا در رمضان

البته که یک ماه کفایت نکند
ماه رمضان! بیا بشو بی پایان!

تا قبل صدای انفجار شکم
ای روزه! بیا و سیزده ماه بمان

بشنو تو صدای ناله‌ی این نالان
این دشت کویر تشنه است ای باران!

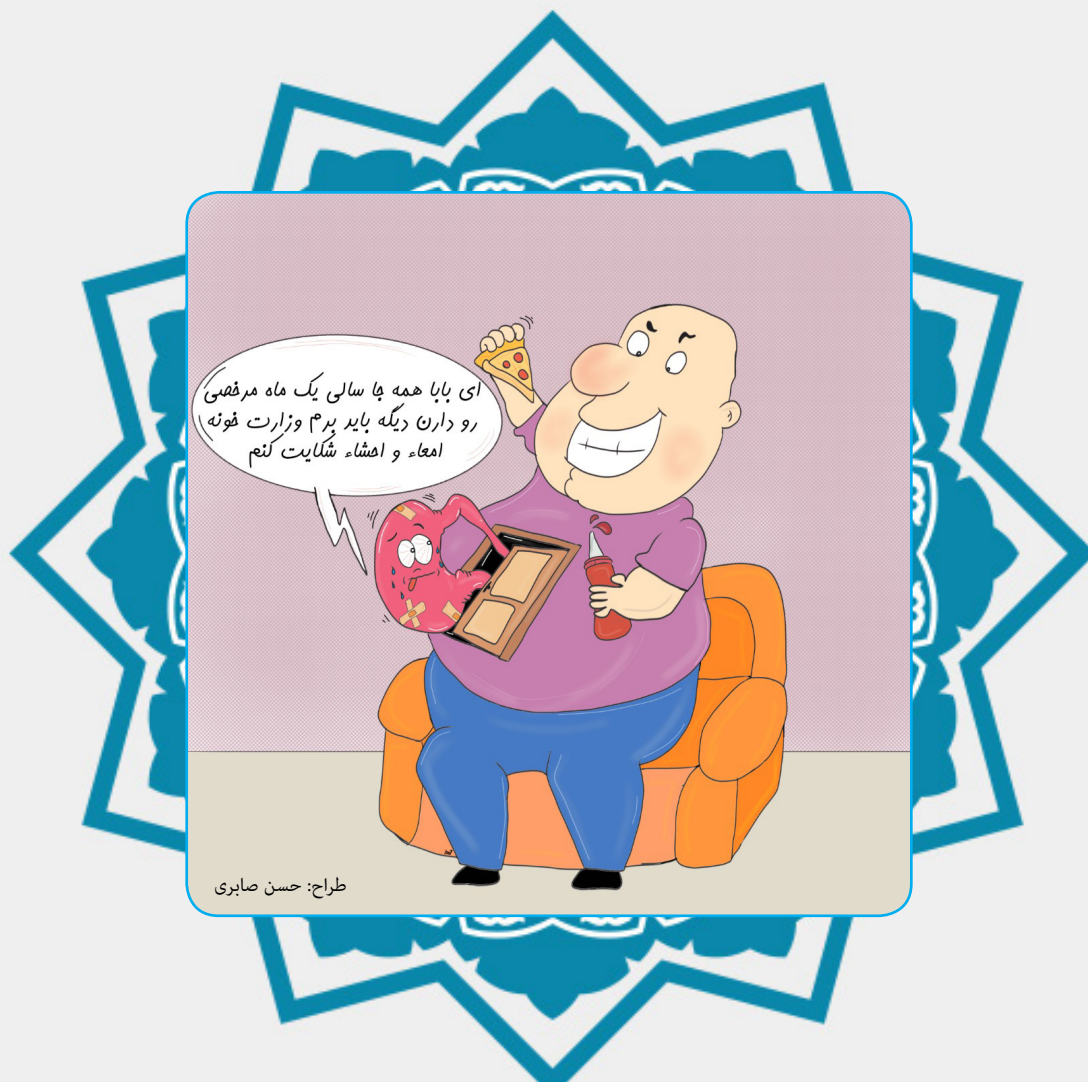
از بس که قرنطینه به ما سخت گذشت
ما هم شده ایم جزئی از بیماران

هر درد و ورم نیز دواپی دارد
این درد که داریم ندارد درمان

خوردیم و بختیم و تحرک اصلا
از زیر زنج شد شکم ما، تا ران!

از کشک و کدو، چیپس و پفک، تادیزی
هر چیز بینم بفرستم به دهان

من می‌خورم و می‌خورم و خواهم خورد
تا صاف شود ظرف غذا یا دندان



طراح: حسن صابری



تعبیر خواب به خود پیچیدن

زولبیا بامیه خورده‌ای و بدون استراحت بین دو نیمه، شام هم خورده‌ای ولی همچنان از گرسنگی به خود می‌پیچی سریعاً بیدار شو و خندق بلا را جهت یافتن نشستی احتمالی واریسی کن.

اگر در خواب دیدی که نزدیک سحر است و پای گنبدی نشسته‌ای و زاری می‌کنی و از درد بسیار به خود می‌پیچی و ملکی سفیدپوش به بالین تو آمده است، یقین کن که از هرچه باشد از معنویت تو نیست. آن گنبد که شکم تو است و آن شخص هم ملک نیست ته‌تفش راننده اورژانس باشد. در صورت دیدن مجدد این خواب، با ۱۱۵ تماس بگیر مردک شکمو.



در کتاب تعبیر خواب «الکابوس» از بزرگی که ادعای تعبیر خواب داشته است، نقل شده که در تعبیر یک خواب، زمان، روز، ماه و سال خواب دیده شده موثر است. یکی از تعبیر این بزرگ که گویا در زمان خود خیلی سین خورده است، تعبیر خواب به خود پیچیدن است.

پیچیدن در خواب بر چند وجه است:

اگر در خواب دیدی که سحرگاه است و به پهلوی چپ می‌پیچی، بدان که یک دست کله‌پاچه در افطار خوردن، مضموم است و باید به چشم چپ و پاچه راست آن گاو نگون‌بخت بسنده کنی و برای هضم آن از آبلیموی تازه و ترشی هفت‌بیجار استفاده کنی.

اگر در خواب دیدی که سحرگاه است و به پهلوی راست می‌پیچی، بدان که نخود آش رشته‌ای افطار را باید یک روز بخیسانی تا نفخ آن گرفته شود. سپس نخود را در زودپز پخته و به سبزی‌هایی که به علت ضیق وقت از قبل آماده کرده‌اید، اضافه کنید. مواد لازم، برای ده نفر است. از تک‌خوری پرهیزید که عاقبتش خوش نیست.

اگر در خواب دیدی که سحرگاه است و افطاری یک استکان چای، خرما و چند لقمه نان، پنیر، سبزی، گردو، یک کاسه آش و یک قاشق شله زرد و یک دیگ حلیم و یک جعبه



هی! روزه‌خوارا!

قار و قور روده‌هایم می‌کند نفرین به تو! بس که هی خوردی جلوم مرغ بریان روزه‌خوار!

پیش چشم من نلمبان لقمه در حلقوم خود! عاقبت می‌گیرد آهم از تنت جان روزه‌خوار

گر مسلمانی مرا قدری بفهم و درک کن! پیش چشم من غذایت را نلنجان روزه‌خوار!

پیش چشم روزه‌داران هی نخور نان روزه‌خوار! می‌شوی زین کار خود روزی پشیمان روزه‌خوار

روزه را پیچانده‌ای؟ خوب لا اقل کمتر بخور، تخمه و چیپس و پفک را در خیابان روزه‌خوار!

نه‌ی از منکر به اغما رفته و در غیبتش، می‌دهی در کوچه‌های شهر جولان روزه‌خوار

این هوا گرم است و می‌سوزد جگر؛ پس پیش من هی نخور نوشابه و دل را نسوزان روزه‌خوار!

معانی نهفته در کلمات فارسی

واژه‌نامه

معلم دینی: کسی را گویند که بسیار باتقواست و عمل صالح انجام می‌دهد. به روز جزا ایمان دارد و هدف آن تقرب الی‌الله است. معلم ورزش: مربی ورزش، کسی که گرمکن سرمه‌ای می‌پوشد و مسئول جمع‌آوری توپ ۵ دقیقه قبل از اتمام کلاس می‌باشد.

آبخوری: مکانی برای فرار از سوالات معلم دستشویی: جایگزین آبخوری که معلم از ترس عواقب احتمالی آن، اجازه خروج از کلاس را می‌دهد.

پنکه سقفی: نوعی بت بیس‌بال که بصورت دورانی می‌چرخد و از سقف آویزان است. پاک‌کن: از گروه نرم‌تنان که اثر نوک خودکار در آن هویداست و تا قبل از اتمام آن خودبه‌خود گم می‌شود. همچنین به جای توپ به سمت بت بیس‌بال پرتاب می‌شود. گام‌به‌گام: حل‌المسائل، محموله‌ای فوق سری که در چشم دبیران به غایت زشت است و اثرات سو دارد. در صورت کشف توسط معلم ضبط می‌شود و به بچه خودش تعلق می‌گیرد.

ماژیک فسفری: نوعی ماژیک که در همه رنگ‌ها بجز فسفری یافت می‌شود و کاربرد آن علامت‌گذاری روی نقاط مهم میز، دیوار و صورت هم‌کلاسی است.

فرم پسرانه: کت‌وشلواوری معمولاً خاکستری رنگ که ترکیب آن با کفش کتانی و موهای شماره ۴ اعتماد به نفس را از همان سن سرکوب می‌کند.

مبصر: شرورترین شاگرد کلاس که معلم معمولاً برای ساکت کردن خود این فرد، او را نماینده می‌کند. این موجود معمولاً در زمره بلندقدترین افراد است.

بدها: تبهکاران، از معدود کسانی که قبلاً به مبصر ظلم کرده‌اند.

خوب‌ها: خیر، کسی که در زنگ تفریح به مبصر ساندویچ می‌دهد.

تقلب: راه شناخت آدم‌ها قبل از مسافرت، یکی از بهترین راه‌های افزایش خلاقیت.

امتحان: ندامتگاه، جایی که فرد به خدا پناه می‌برد و توبه می‌کند که اگر به عقب بازگردد جبران خواهد کرد.

صبحگاه: مانور سربازی، چرت زدن ایستاده حین سخنرانی ناظم.

ناظم: فردی آشنا با کاربرد دوم اشیاء، متخصص اندازه‌گیری آستانه تحمل با خط‌کش.

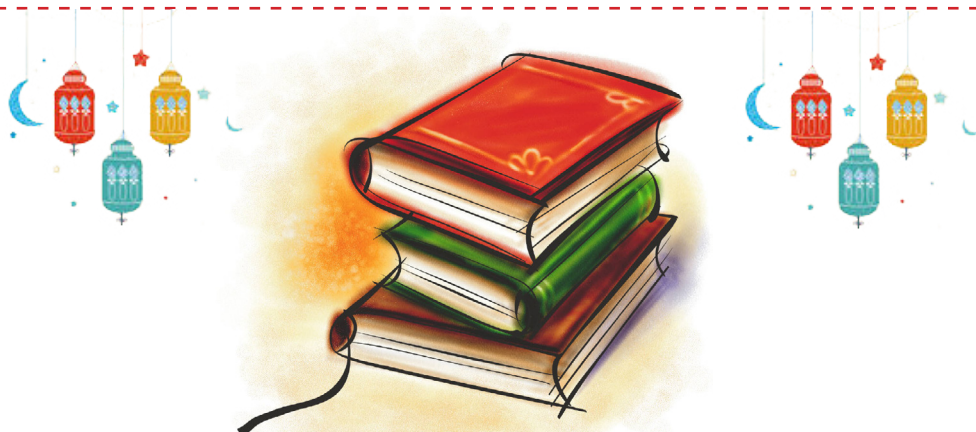
مشق شب: پرکردن اوقات فراغت در زنگ تفریح.

مراقب: آدم فروش، چشم و گوش، سمعی بصری، مالتی مدیا.

کارنامه: معیار خرید دوچرخه و کامپیوتر برای بچه‌های دهه هفتاد.

جلسه اولیا و مربیان: جلسه کمیسیون اقتصادی در مدارس.

معلم فیزیک: فردی کچل که دارای عینکی محذب است و معمولاً وزن آن‌ها بین ۷۰۰ تا ۱۰۰۰ نیوتن است.



امید، موج مکزیک می‌زند

که تا چند نسل بعدمان از ارث محروم می‌شدیم. صدا البته در این میان از عرش به فرش می‌رسیدیم! یک دایی مجرد هم دارم که بنده خدا از آن دهه شصتی‌هاست که جناب اسحاق خان آن‌ها را مایه مشکلات جامعه می‌دانند. من نیز دایی عزیم را مایه تمام شدن خوراکی‌های خانه‌مان می‌دانم. چون هر زمان تشریف‌فرما می‌شدند دقیقا تا ته همه چیز را در نمی‌آوردند ناامید نمی‌شدند. ماه رمضان که اصلا از افطار تا سحر خواب به چشمان این بشر نمی‌آمد، مدام در هر حال رفت‌وآمد بین پذیرایی و آشپزخانه بودند، همین است که هیچ‌کس به ایشان زن نمی‌داد؛ چون وزن ایشان بسیار بالاست، هر جا که می‌رفت می‌گفتند بروید خودتان را لاغر کنید و برگردید. دایی ما هم در جواب می‌گفت که هر کس می‌خواهد با من ازدواج کند باید این جانب را همین‌گونه که هستم بخواهد... که خب البته کسی هم پیدا نمی‌شد! جدیداً یک‌جای اندرونی در اتاقم کشف کرده‌ام که بارگزاری خوراکی‌های مورد علاقه ماه رمضان امسال را با شادی و نشاط و صدا البته با موفقیت انجام خواهیم داد. البته تا الان نه داداش متوجه شده است، نه برادرزاده و نه دایی محترم. چند روز دیگه هم بگذرد و یافت نشود وارد راند دوم خواهیم شد! ماه رمضان همه عمر من همیشه با این ترس سپری شده است که نکند یک نفر زودتر به خوراکی‌هایم برسد و همه آن‌ها را نوش جان کند. اما همیشه یک امیدی ته ته دلم بوده است و مرا سرپا نگه داشته است آن هم این بود که بالاخره یک روز از این همه قایم‌باشک خلاص خواهی شد و با خیال راحت روزه‌هایت را خواهی گرفت. امید همیشه همراه، وقتی زنده‌تر شد که خان داداش برای همیشه عازم خانه خودشان شدند و زندگی پرتلاطم من را به ساحل امن و آرام جزایر نیلگون خلیج همیشه فارس رساندند.



طراح: مهران محمدپور

به یاد دارم، چندین سال قبل، بچه که بودم، البته الان هم فرقی با آن سال‌ها ندارم؛ چون کودک کار درون من به شدت فعال، پر جنب‌وجوش و آماده به خدمت است! هر سال ماه رمضان، کار من این بود که از ترس شکم خان‌داداش گرامی، بیست و چهار ساعت در یک قرنطینه خانگی با شعار «خوابیدن ممنوع» خود را زندانی کنم. به‌طوری‌که این چشم به آن چشم دستور می‌داد اگر بسته شوی دور خوراکی‌های تپل‌میل را با خودکار برند بیک یک خط قرمز بکش چون خان‌داداش تنها منتظر یک فرصت بود تا با تناول کردن همه آن‌ها در یک ساعت و چهل و پنج دقیقه نقشه‌های شیرین قبل از افطار خواهر فلک‌زده را دودستی به آبشار نیاگارا تقدیم کند. اما هوش بالای کودک کار درون من قبل از آن‌که خان‌داداش دست به کار شود آماده به خدمت بود و نایاب‌ترین مکان‌ها را که حتی ذهن مامان هم به آن‌ها نمی‌رسید انتخاب می‌کرد. البته همه مامان‌ها تخصص جاساز کردن خوراکی‌ها را دارند اما مامان من به طرز عجیبی از قوه جاساز کردن به سبک متفاوتی برخوردار بود. به‌طوری‌که هیچ زمان آجیل‌های عید تمام نمی‌شدند و در یک ماراتون سنگین، ما بدو، آجیل بدو، آجیل بدو، ما بدو و چون سرعت خانواده ما بیشتر بود، بالاخره کفگیر آجیل به ته ته ظرف می‌خورد و فاتحه‌ای نثار جان سپرده شده ایشان می‌کردیم!

یک‌جا برای استتار همیشه در خانه ما زیاندار همه فامیل بود. آن هم یک کابینت در ضلع جنوبی آشپزخانه، یعنی حتی برادرزاده یک ساله من، آن‌جا را همانند کف دستانش بلد بود و هر زمان که به خانه ما می‌آمد، به گونه‌ای در چشمان من زل می‌زد که از یک فرسخی شست عمه مهربان که این جانب باشم، خبردار می‌شد. بوی خوراکی به مشام ایشان رسیده و خیلی ریز دارد می‌گوید: اگر خوراکی‌های خوشمزه را به من ندادی یک جوری داد خواهیم زد که مامان فکر کند من را نیشگون گرفته‌ای و آن زمان بود که چنان دعوایی بین دو طایفه رخ به میان می‌آورد



روزه بگیرید و سلامت بمانید

بزنید ولی موقع جمع‌بندی انتگرال جزء به جزء در مختصات استوانه‌ای از خواب بیدار شده‌اید. پس می‌توانید با خوابیدن در طول روز از سختی‌های روزه گرفتن بکاهید. حتی کسانی هم که در اداره‌های دولتی مشغول کار هستند، طبق معمول نگران کار مردم نباشند. زیرا اولاً عبادت به جز خدمت خلق نیست؛ پس طبیعتاً خدمت خلق هم به جز عبادت نیست. ثانیاً چون خواب مومن عبادت است؛ پس بنابر رابطه تراگذاری نتیجه می‌گیریم خواب مومن همان خدمت به خلق محسوب می‌شود.

راه چهارم: مواد غذایی با ارزش بخورید.

امیدواریم پس از خواندن تیتیر دچار سوء تفاهم نشوید و به خوردن مواد با ارزش خود نظیر طلا و جواهرات، نفت سابق و حتی دلار، روی نیورده باشید. گوشت و حبوبات یکی از مواد غذایی مفید برای تغذیه در ماه مبارک رمضان است. البته طبق آمار ۹۶ درصد مردم مبتلا به نقرس هستند و خودشان نمی‌دانند، بلکه فقط اداره آمار می‌داند. از طرفی مصرف بی‌رویه حبوبات هم عواقب جبران ناپذیری خواهد داشت؛ پس شما می‌توانید در این ایام با کمک موادی همچون تخم‌مرغ، پنیر و سویا انرژی کافی برای بدنتان را تامین کنید. در فاصله افطار تا سحر نیز از نوشیدن مایعاتی مثل آب هویج، آب پرتقال و... غافل نشوید. البته برای افرادی که نقرس دارند و مواد نگه‌دارنده آمیوه برای آن‌ها مضر است آب لوله‌کشی را پیشنهاد می‌کنیم. شاید عناصری مانند آهن و روی نداشته باشید ولی مطمئن باشید این آب سرشار از دیگر مصالحی همچون گچ و آهک است.

همیشه در ماه مبارک رمضان بسیاری از مردم دنبال راهکارهایی برا کاهش فشار روزه گرفتن هستند. معمولاً ما با جستجوی عباراتی نظیر «چه چیزی بخوریم تا...» دنبال این هستیم که مشکلات خود را برطرف کنیم ولی مشکل اصلی ما، نخوردن است. پس تا پایان این مقاله همراه ما باشید تا با روش‌هایی تحت عنوان «چهار راه طلایی» ماه رمضان شیرینی داشته باشید.

راه اول: عاشق شوید!

عشق در این ماه باعث می‌شود که کمتر احساس گرسنگی کنیم. دانشمندان معتقدند که عشق باعث ترشح هورمون‌هایی می‌شود که سرگرمی‌های مثبت و منفی را برای ما فراهم می‌کند. از این رو به فراموش کردن گرسنگی کمک شایانی خواهد کرد. مخصوصاً اگر این عشق ختم به ازدواج شود. پس از چندبار خرید برای منزل، نام خودتان را هم فراموش خواهید کرد. حتماً هم خبری بوده که از قدیم گفته‌اند: «عاشق نشدی که گرسنگی از یادت بره»

راه دوم: دقیقه نود را جدی بگیرید.

فاصله افطار تا سحر، زمانی حیاتی محسوب می‌شود. دانشمندان در حرکتی محیرالعقول باز به نتیجه رسیده‌اند که هرچه دیرتر سحری بخورید، دیرتر گرسنه می‌شوید. پس سفره سحری را مماس با اذان صبح پهن کنید و از تمام ظرفیت خود استفاده کنید و تا خرتناق (خرتلاق) بخورید. هرگاه احساس کردید دیگر نمی‌توانید غذا بخورید، اصلاً امید خود را از دست ندهید و به ظرفیت‌های خود ایمان داشته باشید. همچنین پوشیدن لباس‌های آزاد در این مرحله، اکیدا توصیه می‌شود.

راه سوم: لذتی که در خواب هست در انتقام نیست.

خواب مناسب، یکی از عوامل مهم سرعت بخشیدن به گذر زمان است. دانشمندان در کمال تعجب در این زمینه نظری نداده‌اند ولی حتماً برای خودتان پیش آمده که نیت داشتید سر کلاس قبل از شروع مبحث تابع، یک چرت ۵ دقیقه‌ای



بہارِ شاد گاہ ۱۰۵

Ramadan Kareem



اعضای تحریریه

نواثر: دبیر: محمدحسین صادقی / محبوبہ سادات قائمی، محمدمہدی رضایی، میلاد شہبازی، محمدرضا زمانی، رضا رضایی، حانیہ پاریاب، علیرضا عبدی، سارہ رحمانی، ریحانہ یوسفی

شواہر: دبیر: احمد ارسالی / محمدعلی کمالی مقدم، سوده سلامت، حامد سنگونی، فرشته پناہی، فریبا رئیسی، احمد رفیعی وردنجانی

کُتار: محدثہ جویباری، مریم محمودی، حسن صابری، مریم محمدی، حسن صابری، مہران محمدپور، عباس ہنجی باقری

صفحہ آرا: حانیہ پاریاب

ویراستار: علیرضا عبدی

